

ایرج کیا

۱

برای سیروس رادمش

دیگر ترا باید بی هیچ صفتی بخوانم
که موصوف نمائی
مضاف بر اینکه
مضاف الیه‌هایت را
هرچه زودتر به عبدالعظیم‌خان قریب
هم برگردانم.

سرگردان رد و نشانه‌ای
دست به دامان سوسور و یا کوبسن
که فاصله‌ی مرا با تو
فقط یک پاره خط می‌دانند.
می‌گویند در دیوانگی قرنطینه‌های فوکو
سرخوشانه
سپیدخوانی می‌خوانی و
دم به دم خوانش‌های مرا
به تعلیق می‌کشی...؟!
و در هلالین‌های پرهایل هوسرل
هی دست‌هایت را...
می‌ترسم از لابه‌لای این سیاهی سطرها که سر بخورم
در حوالی متافیزیک حضورت
بارت برایت
نی‌لبک بزند:
این آقای مؤلف
سال‌ها پیش
خیلی مرده است!

اینکه حالا بنشینم و
چاشنی شور سال‌های عمر را
در سینمای سه بعدی انگوری نارس
تازه و طولانی کنم
با حضور ضمیر غایب تو و
پوخذ لئوناردو داوینچی
و شباهت من سگ صادق هدایت ولگرد.
خواجه عبدالله انصاری
آدم، آدم است بر شت را
بر استخوان‌های قفسه‌ی سینه‌ی سوزان رود مرزی کشورمان
به جا می‌گذارد.
بلند که می‌شوم جهان کوتاه می‌شود:
درختانی طنزآلود... میخ... ملغمه‌ی طلا و اپرای سکوت
پرده‌ی سینما... بکارت پاره...
پادتی دنس درویشیان... جام شراب و ضیافت وبا
و کمال بودا:
مشتی انگور خشک شده و
نفس بلند حرف فاصله.